



HARVARD UNIVERSITY

CENTER FOR MIDDLE EASTERN STUDIES
IRANIAN ORAL HISTORY PROJECT

DIRECTOR: HABIB LAJJEVARDI
PROCESSING SUPERVISOR: ZIA SEDGHI
TRANSCRIBER: SHAHIN BASSIRI

NARRATOR: KARIM SANJABI

DATE OF INTERVIEW: OCTOBER 21, 1983

PLACE OF INTERVIEW: CHICO, CA

INTERVIEWER: ZIA SEDGHI

TAPE No.: 25

RESTRICTIONS: CLOSED DURING THE LIFETIME OF THE NARRATOR

Transcript edited and revised by the narrator.

03-10-87

INDEX OF TRANSCRIPT

NARRATOR: SANJK SANJABI, KARIM
TAPE NO.: 25

(LIFE)-----

AMIR-ENTEZAM, ?
ARDABILI, AYATOLLAH
BAZARGAN, MEHDI
BAZARGAN, MEHDI, DURING THE LAST DAYS OF THE PAHLAVIS
BEHESHTI, AYATOLLAH MOHAMMAD-MOSSEIN
BRZEZINSKI, ZBIGNIEW
CARTER, PRESIDENT JIMMY
FORDUJAR, DARYOUSH
GHARABAGHI, GEN. ABBAS
HAGHSHEMAS, JAHANGIR
HASIBI, KAZEM
HUYSER, GEN. ROBERT
KHOMEINI, AYATOLLAH ROUHOLLAH, BACKGROUND & CHARACTER OF
KHOMEINI, AYATOLLAH, IN PARIS
KHOMEINI, AYATOLLAH, VIEWS OF
KHOMEINI, SEYYED-AHMAD
LEGISLATIVE BRANCH, PROCEEDINGS OF
MILITARY
MONTAZERI, AYATOLLAH HOSSEIN
MOTAHARI, AYATOLLAH MORTEZA
MOUSAVI-ARDABILI, AYATOLLAH ABDOL-KARIM
NATIONAL FRONT, THE FOURTH
RAHINI-LARIJANI, GEN. MEHDI
RAIS, SAIID

03-10-87

INDEX OF TRANSCRIPT

NARRATOR: SANJK SANJABI, KARIM
TAPE NO.: 25

(LIFE)-----

REGENCY COUNCIL OF 1979

REVOLUTION, EVENTS PRECEDING

REVOLUTIONARY COUNCIL

SHAH, CHARACTER OF THE

SHAH, LAST MONTHS IN IRAN

STENPEL, JOHN

SULLIVAN, WILLIAM H.

TEHRANI, SEYYED-JALAL

UNITED STATES, MILITARY RELATIONSHIP WITH IRAN

UNITED STATES, RELATIONS WITH

ZIRAKZADEH, AHMAD

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی
تاریخ معاویه : بیست و یکم اکتبر ۱۹۸۳
محل معاویه : شهرچیکو - ایالت کالیفرنیا
معاویه کننده : ضیاء السعدی
نوار شماره : ۲۵

ادامه معاویه با آقای دکتر کریم سنجابی در روز جمعه بیست و نهم مهر ۱۳۶۲ برابر با بیست و یکم اکتبر ۱۹۸۳ در شهرچیکو - ایالت کالیفرنیا ، معاویه کننده ضیاء سعدی .
س - آقای دکتر دیروز شما مثل اینکه ملاقات خودتان را با شاه شرح میدادید ، لطف کنید و آنرا ادامه بفرمائید .

ج - بله مذاکرات که آغاز شد شاه بطور اجمال پرسید ، " چه باید بکنیم ؟ " بنده متوجه بودم که او منتظر رد کردن راجع به اقدامات مادرپاریس و اعلامیه‌ای که صادر شده توضیحی به ایشان بدهم . من بطور اجمال مذاکراتی که در پاریس با آقای خمینی راجع به حکومت اسلامی و مجاهدات علما و مراجع تقلید برای برقراری مشروطیت شده بود گزارش دادم و راجع به اعلامیه‌ی پاریس گفتم که در این اعلامیه بیان شده که نظام حکومت ایران امروزه برخلاف قانون اساسی است ، و اصول مشروطیت از بین رفته و بنا بر این فاقد پایگاه قانونی است و این مطلب تازه‌ای نیست که ما بیان کرده باشیم . از اول که در این مبارزات وارد شده ایم همیشه گفته ایم که شاه وقتی موضعش قانونی است که بر طبق قانون اساسی سلطنت بکند حکومت . و در ماده‌ی دوم هم برای اینکه هر ابهامی را رد کرده باشیم تصریح کرده ایم تا وضع بدین کیفیت باشد ما از شرکت در هر نوع حکومتی معذور خواهیم بود و بالاخره در ماده سوم اظهار شده که حکومت ایران و اساس حکومت باید بر طبق اصول دموکراسی و موازین اسلامی بوسیله‌ی یک رفتارندوم و با مراجعه به آراء عمومی که مرجع نهائی است

معین و معلوم بشود در این ماده ما یک نحو حکومت خاصی را تعیین نکرده ایم و بنظر بنده خود این نکته حائز اهمیت فوق العاده است زیرا که حکمیت و مرجعیت اینکا ربه ملت واکذا رشده است . من متوجه حساسیت فرصت و تکلیف ملی که بردوش داشتم بودم و مطلب را جدی تر گرفتم و گفتم اعلیحضرت درنطقی که چندروز پیش کردید به مردم گفتید که انقلاب مردم را دریافته اید و متوجه هستید که ملت در حال انقلاب است و شما انقلاب را درک فرموده اید . در یک وضع انقلابی باید چاره های انقلابی کرد . گفتند ، " چه باید بکنیم ؟ شما بیا بیاید و حکومت را در دست بگیرید و هر اقدامی که لازم هست انجام دهید . بنده با توجه به خاطراتی که از ایشان داشتم و سوابقی که شاه نسبت به جبهه ملی و نسبت به مصدق داشت ، حتی با نخست وزیران دیگری که خود را انتخاب کرده بودند و اینکه فقط در دو یا سه ماه پیش آن جلسه معروف را در یک معاویه مطبوعاتی راجع به جبهه ملی گفته بود که " جبهه ملی ، این خائنین دست نشاندۀ سیاستهای غربی که میخواهند ایران را تسلیم کمونیست ها بکنند . " و این ماه به هرت بود که پادشاهی چگونه عقده های خود را بروز میدهد و چنین مطالب متناقض و بی اساسی را بر سر هم میبافد . به چه جهت ما که در تمام مدت مبارزه مان در راه استقلال طلبی و جلوگیری از مداخله خارجیان بوده و از هر ارتباطی با آنها خودداری کرده ایم عامل دست بیگانه و عامل دست سیاستهای غربی شده ایم . بفرض چنین محالی ممکن باشد غربی ها چرا باید بخوانند که ما بیا شیم و بدستور آنها ایران را تحویل دشمن آنها بدهیم . آخر این چه عقلی است و چه منطقی آنرا قبول دارد ؟ آیا ما اینقدر زرنگ بوده ایم که نتوانسته ایم در آن واحد هم غرب را فریب بدهیم و از پشتیبانی آنها استفاده کنیم برای اینکه ایران را تحویل کمونیستها بدهیم . این فقط بیانی است که از یک آدم عقده دار و کینه ای نسبت به نهضت های ملی و افراد آزاد میخواه بر میخیزد . در این موقعی که بنده در مقابل این مطلب و این تکلیف قرار گرفته بودم که مسئولیت حکومت را در دست بگیرم متوجه بودم که کار اداره ای ایران با وضع انقلاب عظیمی که در مملکت جریان دارد و با گروه های مختلفی که در حال مبارزه هستند و هر روز تظاهرات عظیم و اعتصابات عظیم صورت میگیرد و با نیروی که روحانیت و مخصوصاً " شخص آیت الله خمینی پیدا کرده که هر روز در همه ی خیابانها شعار بنام ایشان میدهند و شبها بنام ایشان الله اکبر میکشند

بی آنکه با این نیرویک راه ارتباط و همکاری و سازش پیدا کنیم غیرممکن و نامقدور است . علاوه بر این با سوابقی که از شاه داشتیم با وجود و حضور او هیچ اقدامی را ممکن نمیدانستیم . این بود که من به ایشان گفتم بنظر بنده اولین اقدامی که در این باره باید بفرمائید این است که با علیحضرت برای یک مدتی ، بنده حتی مدت را هم معلوم نکردم و حتی اسم خانواده سلطنتی را هم نبردم ، از مملکت خارج بشوید و در غیاب علیحضرت شورای عالی دولتی تشکیل بشود . شاه گویا گفته است که من راجع به شورا هیچ صحبت نکردم ، من در این باره به تفصیل صحبت کردم و گفتم که در غیاب علیحضرت شورای با موافقت و همراهی و جلب نظر مقامات روحانی و ازرجال ملی و مورد قبول عامه باید تشکیل بشود و بعد از آن دست به اقدامات اساسی بزنیم که اصول و خلاصه آن در آن نامه ای که چندی پیش خدمتتان فرستاده شده مندرج است از قبیل انحلال ساواک و توقیف و محاکمه اشخاصی که مصدراعمال غیرقانونی شده اند و آزادی زندانیان سیاسی و غیره . شاه در آن موقع بهر جهت که بود ، با حالت مزاجی اش به او هنوز اجازه میداد و با او از خارج تقویت کافی میشد و با اصلاح دعوتی که از من کرده بود صوری بود که بگویند ایشان حاضر برای قبول مسئولیت نشده است . بمن گفست ، " نه پیشنهادهای شما هیچیک قابل قبول نیست . من از مملکت خارج نمیتوانم بشوم و نخواهم شد . اگر من از ایران بروم ارتش آرام نخواهد گرفت و تنها من میتوانم ارتش را آرام نگه دارم و بهیچوجه ترک کشور از طرف من جایز نیست . و دیگر هم من به شوری احتیاج ندارم من خودم هرکاری لازم باشد اقدام میکنم و در موارد مختلف با افرادی که شایسته باشند یا منفردا " و یا در هیئتی برای مسائل مملکتی مشورت میکنیم . " بنده گفتم اختیار با علیحضرت است و در این صورت بنده از قبول مسئولیت معذور خواهم بود . این مذاکرات نیم ساعت یا شاید کمتر طول کشید و بعد از آن بنده سکوت کردم . دوباره شاه گفت ، " خوب مطلب دیگری ندارید؟ " به ایشان گفتم عرض بنده همین بود که گفتم و مجدداً " عرض میکنم که اساس سلطنت و مملکت در خطر است و اختیار با خود علیحضرت است . بنده از پیش شاه بیرون آمدم و فردا صبح اعلامیه ای صادر کردم که شب گذشته به همراه رئیس سازمان امنیت خدمت علیحضرت رسیده و به ایشان عرض شده که بر طبق ماده ۲ اعلامیه ی پاریس جبهه ملی

با بقای شرایط موجود ضربه شرکت در هیچ حکومتی نخواهد بود. اعلامیه‌ای مختصر و صریح که آنهم به نوبه‌ی خود تأثیر بسیار ناگواری در شاه داشت.

مدتی از این پیش آمد گذشت. در این مدت ملاقات‌هایی با بنده از طرف خبرنگاری هسا و نما بندگان روزنامه‌های خارجی، که مرتب می‌آمدند و میرفتند، میشد. پس از چند روز، شاید بیست روز یا یکماه بعد از آن ملاقات، یک روز دکتر بختیار به من تلفن کرد و گفت، "مطلب خیلی مهمی است که باید با شما مشورت و صحبت بکنم." گفتم بسیار خوب. گفت، "فردا صبح اول وقت در منزل آقای مهندس جهانگیر حق‌شناس هم‌دیگر را ببینیم که بسیار رفقای دیگر هم مشورت کنیم. گفتم بسیار خوب. خود او به حق‌شناس تلفن میکند و افسراد دیگری را هم که مناسب دیده بود دعوت میکند. تمام از افراد حزب ایران بودند و همه آنها الحمد لله زنده هستند، مهندس حق‌شناس بود، مهندس زیرک زاده بود، مهندس حسینی بود و علی اردلان در جلسه‌ی دوم بنظرم عزالدین کاظمی پسر مرحوم سید باقر خان کاظمی هم بود. بختیار در حضور آن آقایان به من گفت، "دیروز به همان کیفیت که شما را دعوت کرده بودند بمن خبر دادند که خدمت‌ا علی حضرت برسم." از اینکه قبلاً با شاه ارتباط داشته و شاه در خاطر او مینویسد که بختیار قبلاً بوسیله آموزگار با من ارتباط داشت مطلقاً چیزی نگفت. علاوه بر آن من خود خبر داشتم که بختیار با سنا تورخواه نسبوری و آموزگار هم مرتبط بود ولی از این ارتباطاتی که در خارج داشته کلمه‌ای به میان نیاورد. فقط گفت، "آمدند و مرا خدمت‌ا علی حضرت بردند و ایشان از من پرسیدند به چه کیفیت ممکن است که حکومت جبهه ملی تشکیل بشود؟" دکتر بختیار در این جلسه حتی یک کلام راجع به حکومت شخص خودش نگفت. او گفت، "من به ایشان گفتم شرایطی که بنده خدمتان عرض میکنم همانهاست که در چندی پیش آقای دکتر سنجایی خدمتتان گفته است." علی حضرت گفتند، "مشکل عمده ایشان در آن موقع بودن من در ایران و مسافرت من بخارج بود و من با فکرها می‌که کرده‌ام هم برای معالجاتی که احتیاج دارم و هم برای استراحت حاضر هستم که بخارج بروم و این محظور رفع شده است." ماهه خوشنود شدیم. من به ایشان گفتم و رفقا همه تأیید کردند که پس مشکل ما از طرف شاه رفع شده است، بایست

مشکل از طرف آقای خمینی را رفع بکنیم. بنظر من برای اینکار لازم هست که بلافاصله همین امروز یا فردا من با یکنفر یا دو نفر از رفقای ما مثلاً "داریوش فروهر" یا "جودا بینکا" و در آن جلسه نبود برویم با ریس و با آقای خمینی صحبت بکنیم و موافقت ایشان را هم جلب کنیم که مواجبه با اعتراض و مخالفت روحانیون و تحریکات آنها نشویم و یک حکومت مورد قبول همه سرکارها برپا یابد. علاوه بر این به ایشان گفتم شما بوسیله‌ی همان واسطه بخوانید که شاه مرا مشباحضار بکنند و شما "با من صحبت کند ایشان هم قبول کردند. در مراجعت به منزل بلافاصله به داریوش فروهر تلفن کردم و او به منزل من آمد. قرار گذاشته بودیم که با آقای صالح هم در این موضوع مشورت بکنیم. من و فروهر به منزل صالح رفتیم و پس از مذاکره و مشورت مطمح دیدیم که یکی از روحانیون سرشناس هم همراه ما به پاریس بیاید. آقای صالح به آیت‌الله سیدرضا زنجانی تلفنی مذاکره کرد و او هم قبول کرد. حالا ما انتظار داریم که شاید شب شاه را مجدداً "ملاقات کنیم و فردا با آیت‌الله زنجانی به پاریس برویم. بعد از ظهر بود که بنده به منزل برگشتم نزدیک به یک ساعت بعد از ظهر خبرنگار روزنامه لوموند با خبرنگار خبرگزاری فرانسه بمن تلفن کرد و پرسید آقای دکتر سنجایی این موضوع نخست وزیری آقای دکتر بختیار چیست؟" گفتم موضوع نخست وزیری ایشان در بین نیست. مذاکراتی با جبهه‌ی ملی شده و فعلاً هم تصمیمی بطور قطع گرفته نشده است. اگر مطلبی باشد بعداً "به شما خبر میدهم. دوساعت بعد همان شخص دوباره بمن تلفن کرد و گفت، "آقا چه میفرمائید خبرنگار نخست وزیری بختیار منتشر شده و همه‌ی خبرگزاری‌ها نقل کرده‌اند." بنده فوراً "تلفن به بختیار کردم و گفتم خبرگزاری فرانسه خبر نخست وزیری شما میدهد. گفت، "خوب چه شکالی دارد؟" گفتم اشکال مطلب بر سر این نیست که شما باشید یا نباشید - اشکال بر این است تا زمانی که زمینه را فراهم نکرده‌ایم چنین کاری به منزل خود کشی ما خواهد بود. گفت، "فردا صبح من با زبانه منزل حقشناس می‌آیم و با رفقا صحبت میکنم." فردا صبح مجدداً "در منزل آقای جهانگیر حقشناس جمع شدیم و من جریسان امر را مطرح کردم. بلافاصله از طرف هر سه چهار نفر رفقای که آنجا بودند متفقاً "به ایشان حمله و اعتراض شد و او گفت، "بله من قبول مسئولیت کرده‌ام و اشکالی در این کار نمی‌بینم." مضموماً "حقشناس فوق العاده منظم و مستدل صحبت کرد و به او گفت، "آقا جان

اینکاری که تو میکنی نابود کردن تمام زحمات ما است، نابود کردن تمام سابقه‌ی جبهه ملی است و رسوا کردن همه‌ی مبارزات ما. زیرک زاده در مقابل او بلند شد و سرپا ایستاد و با دست اشاره کرد و گفت "اول خودت را رسوا میکنی و بعد همه‌ی ما را." بختیار وقتی دید همه‌ی رفقا که آنجا بودند بالاتفاق نظر او را رد کردند و گفتند حرفی را که شما دیروز زدید با آنچه امروز میگوئید منافات دارد عمبانی و سرخ شد و از در پیرون رفت و در راهم کوبید و گفت، "من تصمیم خودم را گرفته‌ام و کاری است که میکنم و شما هم هر چه دلتان میخواهد بکنید." این بی‌کم و زیاد جریان واقع امر بود. آقای دکتر بختیار در کتاب خود نوشته است: من به فلان کس گفتم چون شما من ترهستید بیا شید قبول کنید.

س - منظورتان کتاب بکرنگی است؟

ج - بله در همان کتاب به اصطلاح بکرنگی. با اینکه میگوید: من روز اول درباره نخست‌وزیری خود صحبت کردم. این مطلقاً دروغ است و جریان واقعی همان بود که گفتم و شهود آن هم الان در ایران و شاید هم بعضی از آنها در خارج باشند و میتوانند از آنها تحقیق کنید. چون متوجه زبان و ضرر عمل دکتر بختیار برای مبارزه جبهه و مبارزه ملیون ایران بطور کلی بودم و میدیدم بلافاصله جدائی و اختلاف و افتراق بین ما و دیگر مبارزان در خواست گرفت و آقای خمینی و همه‌ی روحانیون با آن مخالفت خواهند کرد و امیدموفقیتی برای آن نیست شورای جبهه ملی را برای روز بعد دعوت کردیم. درست یکروز بعد در ظرف ۲۴ ساعت تمام اعضای شورای جبهه ملی به استثنای دکتر بختیار در منزل من تشکیل جلسهای فوق العاده دادند و همه در آن شرکت داشتند. دکتر آذر بود، امیر علائی بود، حق شناس بود، فروهر بود، حسینی بود، زیرک زاده بود، دکتر احمد مدنی بود، ابوالفضل قاسمی بود و دیگران. و به اتفاق آرا شایدهنهای یک رأی حکم به اخراج ایشان دادند و طردش را بوسیله اعلام کردیم. از آن پس جریان تشکیل حکومت بختیار پیش آمد و مدعی شده بود هفت هشت یا ده نفر از اعضای شورای جبهه ملی در کابینه اش وارد خواهند شد و نیز اظهاریت میدکرده بود که مهندس بازرگان و دوستان او با او همکاری خواهند کرد. ولی حتی یک نفر از افراد سرشناس ملیون حاضر همکاری با او نشد. از آن تاریخ به بعد و هیچگونه ملاقاتی با رفقای جبهه ملی اش و با ما نداشت تا حکومتش با آن زبونی و رسوائی

ساقط شد. ولی در آن مدت با بازرگان و با بهشتی و با افراد دیگری از آنها مشغول صحبت و گفتگو و حتی حاضر شده بود که خود او به پاریس برود و با آقای خمینی مذاکره و ملاقات بکند. ظاهراً " بطوریکه گفته شده است خمینی هم اول وعده ملاقاتی به او میدهند و آن زمینه را گویا آقای بازرگان و بهشتی برای او تهیه دیده بودند. چنانکه بخاطر داریم در ابتدای کار بختیار را و طنپرست و قابل اعتماد معرفی کرده بودند ولی بعد آقای خمینی متوجه جریان شد و حکومت بختیار را تحریم کرد و گفت

س - که باید اول استعفا بدهد و بعد بیاید.

ج - بله که باید اول استعفا بدهد و بعد بیاید. دکتر بختیار در ابتدای کار را مر اساده و آسان میدید و تصور میکرد که میتواند در میان اعضاء جبهه ملی و ملیون مبارز دوستان و رفقای پیدا کند و میتواند بخش بزرگی از روحانیان را هم با خودش همراه سازد. حتی اعلام داشته بود که ۹۰ درصد از روحانیون در باطن دل با او همراه هستند ولی مراجع بزرگ همه او را مردود شناختند و ادعای بی اساس او را تکذیب کردند و در روزنامه های آنوقت منعکس شد. در پی تشکیل کابینه ناقص و ناتمام او در همان ایام بود که از طرف یکنفر از اعضای سفارت آمریکا تقاضای ملاقات با من شد و این اولین باری بود که در تمام این مدت دو ساله مبارزات انقلابی ایران سفارت آمریکا میخواست با من ملاقات کند. من هم وقت ملاقاتی دادم و یک نفر شب آمد و با من ملاقات کرد. اگر اشتباه نکنم او همان کسی است که این کتاب " در درون انقلاب ایران " "Inside the Iranian Rev." را نوشته است یعنی آقای استامپل. و اگر این تشخیص من درست باشد نکته جالبی در اینجا هست. او در کتابش شاید بیش از پنجاه بار اسم از من برده ولی در فهرست اسامی آخر کتاب حتی از ذکر نام من هم خودداری کرده است. حالا بگذریم از اینکه در جاهایی هم که اسم از من برده مرا متمکن و سرما به دار و محافظه کار معرفی کرده است. هدف از ملاقات و صحبتی که با من داشت این بود که ما از دکتر بختیار پشتیبانی و حمایت نکنیم. من به او گفتم که بختیار در این کار موفق نخواهد شد و قبول چنین مسئولیتی یک امر بسیار خطائی بوده است. اگر شما این فکر را کرده اید اشتباه بوده اگر از زمان امنیت منشاء آن بوده و به شاه

معرفی کرده خطا کرده و اگر یک دولت دوست و متحد شما منشاء این فکر بوده و آنرا تلقین کرده با زاشتابا بوده است . حکومت بختیار در آرام کردن اوضاع و جلوگیری از انقلاب موفق نخواهد شد و بلکه وضع را وخیم تر و بدتر خواهد کرد و انتظار این که ما بتوانیم نسبت بسها و همکاری و همراهی داشته و یا حتی سکوت اختیار بکنیم نداشته باشید . بنده به این ترتیب به او جواب رددادم . حالا که میگویند اسناد سفارت آمریکا تماما " منتشر شده شما میتوانید واقعا " در این موضوع تحقیق بکنید که آیا من در تمام آن مدت هیچ ارتباطی با آنها داشته ام . میخواهم این نکته را هم افاغه کنم که حتی یکبار هم سالیوان را ندیدم . بنده کسه در جریان مدت انقلاب و در ایران لاقلا بعنوان شخص دوم بعد از خمینی در مبارزات شناخته شده بودم ، آنها در این مقام برنیا مدند که بدانند حرف ما چیست و پهرشی بکنند و حتی در مدت دو ماهی که من وزیر خارجه حکومت موقت انقلابی بودم و سمت وزارت خارجهی من ایجاب میکرد که سفر ا به دیدن من بیایند و کارها ایشان را با من در میان بگذارند ، در تمام آن مدت حتی یکبار هم سالیوان سفیر آمریکا بدیدن من نیامد . گاهگاهی که من به نخست وزیری میرفتم میدیدم که خود سالیوان با یک نفر از نمایندگان سفارت با آقای مهندس بازرگان و امیرانتظام مستقیما " مشغول مذاکره و صحبت هستند . این واقعیتی است که با بسد در تاریخ این مسائل ضبط شود . در همین ایام که خمینی حکومت بختیار را نپذیرفته و مبارزه علیه او را اعلام کرده بود سیدجلال تهرانی را که به سمت رئیس شورای سلطنتی انتخاب شده بود بعنوان این عم روانه پاریس کردند که با آقای خمینی ملاقات بکند . سیدجلال تهرانی را که سائیکه با سوابق رجال ایران آشنائی دارند بخوبی می شناختند که با چه مرکز سیاسی و چه دولت خارجی مرتبط بوده و از چه راهی به سنای ایران وارد شده که حالا عنوان رئیس شورای سلطنت یعنی تقریبا " مقام شاه را پیدا کرده و میخواهد با آقای خمینی راجع به ترتیب حکومت ایران مذاکره کند .

در همین روزها بعضی از روحانیون درجه اول از طرف آقای خمینی متناوبا " با من ملاقات میکردند و آنها سه نفر آقایان بهشتی و مطهری و منتظری بودند . مذاکرات آنها با من برای اساس بود که من عضویت شورای انقلاب را که در شرف تشکیل بود قبول کنم و حتی چون بسر اساس مذاکرات در پاریس بر آنها معلوم شده بود که از طرف آقای خمینی و آنها بازرگان

نا مزد نخست وزیری حکومت موقت است به من تلویحا " پیشنها دگردند که ریاست شورای را عهده دار بشوم.

س - شورای انقلاب؟

ج - شورای انقلاب . ومن به آنها جواب دادم چون با اصل ایجاد شورای انقلاب مخالف هستم ، عضویت در آن را هم نمیتوانم قبول کنم . از من پرسیدند چرا با ایجاد شوروی مخالف هستم ؟ گفتم به دلیل اینکه ما انقلاب را به پایان رسانده ایم ، انقلاب پیش رفته و پیروز شده و حالا باید یک حکومت انقلابی بر سر کار آید که بتواند با قدرت بر نامه های انقلاب را عملی بکند . یک حکومت انقلابی و یک شورای انقلابی دو مؤسسه در مقابل یکدیگر میشوند و همدیگر را خنثی میکنند ، با شوری تسلیم حکومت میشود و یا به صورت حکومتی در حکومت درمیآید و این خود مقدمه ای آتاریشی و هرج و مرج خواهد شد . به عبارت دیگر تشکیل شورای انقلاب را عمل فدا انقلابی میدانم و بنا بر این در چنین مؤسسه ای شرکت نمیکند .

س - آقای بختیار هنوز در آن موقع نخست وزیر بودند؟

ج - بله هنوز نخست وزیر بود و خمینی هم نیا مده بود . اتفاقا " این نکته را بعدا " بهشتی در یکی از جلسات اولیه مجلس شورای اسلامی که با حضور ایشان به عنوان رئیس دیوان کشور تشکیل شده بود برای نمایندگان بیان کرده و گفته بود ، " کسی که از روز اول مخالف با شورای انقلاب بود و بما تذکره داد و قبول عضویت آن نکرد دکترا سنجایی بود و شاید هم حق با او بود . " این مطلبی است که بنده از خود ایشان نشنیدم ولی از بعضی از نمایندگان که در آن جلسه بودند و از قول او حکایت کردند شنیدم . حالا از آن سه نفر هم بهشتی و هم مطهری کشته شده اند ولی منتظری حیات دارد و هست .

در این ایام که واپسین روزهای نظام از هم گسیخته ی پادشاهی بود مراجعات بسسه من فوق العاده زیاد بود . از جمله نمایندگان مجلس که دچار ناراحتی و بلاتکلیفی و سردرگمی شده بودند مراجعه میکردند . در مرحله ی اول تنها نمایندگان اقلیت تازه بوجود آمده میآمدند . آنها قریب چهارده نفر بودند که گاهی تنها و گاهی با هم می آمدند .

از جمله وقتی آقای خمینی اعلامیه‌ای صادر کرده بود که نمایندگان استعفا بدهند، آنها نظر مرا خواستند که آیا استعفا بدهند یا خیر؟ من به آنها گفتم استعفا ندهید تا مجلس هست باقی بمانید شاید وجود شما برای پیشرفت آمال مردم مفید باشد. بعد از آنها عده‌ای از نمایندگان اکثریت هم با من ملاقات کردند. از جمله یکی از آنها آقای دکتر سعید رئیس مجلس بود یکی هم نایب رئیس مجلس.

س - ریاضی رئیس مجلس نبود؟

ج - نخیر ریاضی رفته بود.

س - بعد مجدداً "به ایران برگشته بود در زمان انقلاب؟

ج - به هر حال ریاضی آنوقت ریاست مجلس را نداشت. دکتر سعید رئیس بود و یک نفر دیگر که اسمش اکنون بخاطرم نیست نایب رئیس او بود آمدند و با من ملاقات و از من کسب تکلیف کردند که چکار باید بکنند و این در موقعی بود که حکومت بختیار تشکیل شده بود.

س - و بختیار هم میخواهد که از اینها رأی اعتماد بگیرد.

ج - من به آنها گفتم: آقایان درست است که ملت ایران شما را نماینده‌ی خود نمیداند و این مجلس نماینده مردم نیست اما شهر بهر حال در کرسی و در مقام نمایندگان مردم ایران هستید. بسا اتفاق افتاده که نمایندگان دیگری که همین موقعیت و موضع شما را داشته‌اند در مواقع حیاتی اقداماتی بر طبق خواسته‌های ملت کرده و مردم نیز با عمل آنها موافقت داشته و از آنها اظهار خرسندی و قدردانی کرده‌اند. مثلاً مثل انتخاب دکتر مصدق و همکاری با دکتر مصدق و غیره. شما الان در مجلس هستید هم برای رفع غائله‌ی مملکت و خدمت به ملت و هم برای رفع هر نوع اتهامی از خودتان میتوانید یک اقدام مؤثری بکنید و آن اینست که چند نفر از شما جرأت بکنند و طرحی بقید سه فوریت به مجلس بدهد که چون مسلم و معلوم شده که حکومت دکتر بختیار از عهده‌ی حل مشکلات کنونی ایران برنمیآید وجود و حضور ایشان مانع حل مسئله‌ی ایران بطور مسالمت آمیز است بنا بر این پیشنهاد میکنیم که نسبت به بقای حکومت ایشان تجدید رأی بشود. و در رأی گیری رأی عدم اعتماد به ایشان بدهید که مجبور به استعفا بشود. آنوقت است که راه باز میشود برای اینکه شخصی مالعی که مورد

توافق آقای خمینی هم باشد انتخاب نکنید. رئیس مجلس به من وعده داد که اگر آقای خمینی با این ترتیب موافق باشد آنها هم عمل کنند. این از جمله وقایع و مطالبی است که تا کنون در تاریخ انقلاب اخیر ایران علنی نشده است. روزی که آقای خمینی وارد تهران شد ما به استقبال ایشان به فرودگاه رفتیم. در تالار فرودگاه در قسمت اول آقایان روحانیون صف بسته بودند و بعد از آنها بنده و مهندس بازرگان و ملیون دیگری که با ما بودند ایستاده و منتظر بودیم. طیاره آقای خمینی وارد شد. بعد از چند دقیقه ایشان و همراهان بر سر پله های تالار فرودگاه نمایان شدند. مردم برای ایشان دست زدند و الله اکبر گفتند. ایشان هم بر سر همان پله ها سخنرانی مختصری ایراد کردند. داریوش فروهر در کنار او ایستاده و متوجه من بود. فراموش کرده بودم که قبلاً توضیح بدهم بعد از جریان بر سر کار آمدن حکومت دکتر بختیار، فروهر به نمایندگی از طرف جبهه ملی به پارسی رفت تا گزارش امر را به اطلاع ایشان برساند و با آقای خمینی در تماس باشد. در حین که آقای خمینی سخنرانی میکرد فروهر از جمع همراهان او جدا شد و از داخل مستقبلین به سرعت و مستقیماً "به جانب من آمد و در گوش من آهسته گفت،" پیامی از طرف آقا دارم که باید به قره باغی برسانم و از این جهت از خدمتتان مرخص میشوم و بعد زیارتتان میکنم." فروهر رفت. آقای خمینی هم رفتند و سوار هلی کوپتر شدند. س - هلی کوپتری که آقای ربیعی فرمانده نیروی هوایی فرستاده بود؟ هلی کوپتر نظامی در حال.

ج - بله با هلی کوپتر نظامی ایشان به بهشت زهرا رفتند.

س - اول سوار وانت شدند، فیلمش هست، بعد از نقطه ای که دقیقاً "من یادم نیست از کجا هست از آنجا سوار هلی کوپتر شدند و به بهشت زهرا رفتند.

ج - علت اینکه این قسمت را نمیتوانم توضیح بدهم این است که از فرودگاه که بیرون آمدیم من مستقیماً "بمنزل برگشتم.

س - اصلاً "جمعیت اینقدر زیاده بود.

ج - بله جمعیت هم آنقدر عظیم بود که با اتوموبیل رفتن غیر ممکن بود و بنده از فرودگاه

بمنزل برگشتم و آقای خمینی با اتوموبیل و بعد با هلی کوپتر رفتند به بهشت زهرا. روز صبح بعد به ملاقات آقای خمینی رفتم که به علت ازدحام جمعیت موفق به دیدار ایشان نشدم. شب آن روز با من تلفن کردم یا آنها تلفن کردند درست بخاطر ندارم. به نظر من این قرار تلفونی فوری برای دلجوئی از پیش آمد صبح بود که من نتوانستم ایشان را ببینم و در میان انبوه جمعیت ماندم. شب دیر هنگام بود که من به محل اقامت ایشان در مدرسه علوی رفتم. نگرانیهائی از مقاومت و یا کودتای نظامیان احساس میشد. ملاقات کنندگان و پیرامونیان آقایان رفته بودند یا در اتاقهای دیگر بودند. در خدمت ایشان فقط سید احمد آقا فرزندشان بود و من به ایشان گفتم که آقا تبریک میگویم انقلاب پیروز شده و حل مشکل بختیاری صورت میگیرد. برای از میان برداشتن این باقیمانده رژیم به دو ترتیب ممکن است عمل کرد: یکی با درگیری نظامی و مسلحانه و دیگری از طریق عادی و قانونی موجود. به نظر بنده درگیری مسلحانه به این صورت که مردم بریزند به خیابانها و مغازهها و بانکها را آتش بزنند و به سر با زخاها و سازمانهای دولتی حمله کنند، علاوه بر اینکه ممکن است با مقاومت و واکنش ارتش روبرو شود موجب کشتار و خونریزی و خرابی زیاد خواهد شد بنا بر این اگر بشود یک راه مسالمت آمیز و قانونی پیدا کرد خیلی مفیدتر و موثر خواهد بود. آقا گفتند، "به چه ترتیب؟" من جریان مذاکره با رئیس مجلس و قول و قرارهای که آنها داده بودند با ایشان در میان گذاشتم و گفتم که آنها قول داده اند در صورت موافقت شما با دادن رأی عدم اعتماد حکومت بختیاری را ساقط کنند و رأی تمایل به کسی بدهند که مورد نظر شما باشد. گفتگوی آن شب در زمانی بود که بختیاری هنوز بر سر کار است و آقای خمینی هم هنوز با زرگان را معین نکرده بود. آقای خمینی شگفته و خوشنود شد. گفت بسیار عمل خوبی است من هم با این ترتیب موافق هستم.

س - ولی قبلاً" مجلس رأی اعتماد به آقای بختیاری داده بود.

ج - بله داده بود و حالا فکر ما این بود که در یک جلسه فوق العاده به ترتیبی که گفته شد تجدید رأی بکنند و ایشان را با دادن رأی عدم اعتماد ساقط بکنند. گفتم پس اجازه میفرمائید من در این موضوع با آقایان صحبت کنم. گفت، "فوری بکنید". نکته

جالب توجه اینست که پس از حرفهای من و موافقت آقای خمینی سید احمد آقا گفت، " آقا نمایندگان مجلس اگراینکا را بکنند در مقابل انتظار و توقع همراهی و مرحمت از شما دارند. " آقا گفت، " در اسلام توبه تادم آخر جا بزا است و این عمل را اگر بکنند بمنزلهی توبه‌ی آنها خواهد بود. " خدا شاه است این عین کلامی بود که خمینی گفت. و بمن اجازه داد که کار را دنبال کنم. من به منزل که رسیدم بلافاصله به دکتر سعید رئیس مجلس تلفن کردم. او در جواب من قدری تمجیح کرد. بعد گفت، " میتوانید ملاقاتی برای من از آقا بگیرید که من خودم ایشان را ببینم ؟ " به منزل آقای خمینی تلفن کردم ایشان جواب دادند من اورا نمی پذیرم ولی او بیاید منزل شما و من نیز نماینده‌ای از طرف خودم میفرستم که با او مذاکره کند و اطمینان حاصل نماید. من دوباره به دکتر سعید تلفن کردم و او قبول کرد که فردا شب بمنزل من بیاید و آقای خمینی هم بکنفرنمایند بفرستد. فردا شب او سراعتاً مدون نماینده آقای خمینی هم که آقای اردبیلی رئیس فعلی دیوان کشور بود رسیدند. در آنجا من جریان مذاکرات و قرارهای گذشته را دوباره در حضور رئیس مجلس و اردبیلی مطرح کردم. اردبیلی نیز این عمل را از جانب آقای خمینی تأیید و تشویق کرد و گفت، " این خدمتی است که شما به مملکت و به خودتان میکنید و اینکا را بکنید. " ولی در صبح آن روز یک قرار اتحاد و تفاق در مجلس و در میان افسران به پشتیبانی از بختیا صورت گرفته بود. حالا بر اثر اقدامات هائیزر بوده، بر اثر اقدامات خود افسرها بوده یا تأکید و سفارش شاه درست نمیدانم. افسران فرمانده سازمانهای اصلی ارتش بیعتی با بختیا ر کرده بودند نمایندگان هم در یک جلسه خصوصی قول پشتیبانی محکم به او داده بودند. رئیس مجلس در جواب من و آقای اردبیلی اظهار عجز کرد و گفت ارتشی ها مجلس را مرعوب کرده اند و آن ترتیبی را که قبلاً در خدمت فلان کس صحبت کرده ایم ممکن است در مجلس پیشرفت نکند. آقای اردبیلی اول با بیان تحبیب و بعد بصورت تهدید به او گفت، " اینکا را اگر شما بکنید خودتان را از خطر و مخمصه نجات میدهید و اگر نکنید زیانش به سختی عاید خود شما خواهد شد و این را من از طرف آقا به شما میگویم. " رئیس مجلس قول داد که فردا در مجلس اقدام بکند ولی یا نخواست و با از

عهد برنیا مدوبه تفره و تعلق گذرانندند. بعداً " بنده شنیدم و شاید در یک کتابی هم خواندم که او این موضوع را در میان نمایندگان مطرح کرده بود ولی بر اثر اقداماتی که در میان افسرها شده و فشارها شبکه بر نمایندگان وارد آمده بود عملش بی نتیجه ماند. تا اینکه هجوم مردم به خیابانها شدت و اوج گرفت و روز بروز دکانها میسوخت، بانکها میسوخت، سینماها و مؤسسات تجارتنی بزرگ میسوخت و کم کم مردم کلانتریها را به تصرف آوردند و بطرف سربازخانهها حمله ور شدند و سرانجام امراء ارتش ناچار شدند که بیطرفی یعنی در واقع تسلیم ارتش را اعلام کنند.

در اینجا مطلبی هست که تذکر و توجه به آن لازم است و آن اینست که قریب یکماه بود افسران عالیرتبه‌ای با درجه‌ی سپهبدی یا بالاتر، از طرف آمریکا بنام ژنرال‌ها بزرگ‌ها ایران آمده بود.

س- معاون فرمانده پیمان ناتو؟

ج- بله. و این یک انتخاب بسیارناشایست و در عین حال دوپهلوی بود انتخابی که از یکطرف بوسیله برژنسکی و دارودسته و اموریئتش این بود که یک کودتای نظامی در ایران ترتیب بدهد و از طرف دیگر بوسیله وائس وزیر خارجه و خودکارتر رئیس جمهوری آمریکا دستور داشت که حکومت بختیار را بوسیله‌ی نظامی‌ها تقویت بکند و از بروز کودتا علیه او جلوگیری به عمل آورد. این اموریئت دوپهلوی از طرفی و اختلاف‌ها بزرگسالیان سفیر آمریکا از طرف دیگر سردرگمی و درماندگی عجیبی در میان افسران ارتش و مجلسیان و حکومت بختیار که همه چشم به آمریکا دوخته بودند بوجود آورده بود. از طرف دیگر همین ژنرال آمریکائی با تعلیماتی که از مقامات مربوطه خود داشت با بعضی از عناصر روحنیت و غیرروحنی انقلاب و ارتباط شده بود. بر حسب اطلاعاتی که من داشتم و بعد هم تأیید شد او مکرراً افرادی مانند مهندس بازرگان و ناصر میناچی و بهشتی ملاقات میکرد. همین آقایان از طرف دیگر بزرگسالیان و اموریئت سفارت آمریکا که نظرهای متفاوتی با هائیزر داشتند در ارتباط بودند. تمام این ارتباطات شواهد غیرقابل انکار از مذاکلات غیرقانونی و جاهلانه‌ی آمریکا ثیان در مورد اخلای ایران و ارتباط مستمر بعضی از عناصر

انقلاب با آنها است .

امرای ارتش ایران هم از مقام واحدی اطاعت نمی‌کردند، با تجزیه و تقسیمی که شاه در ارتش بوجود آورده بود . نیروی هوایی دستگاهی برای خودش بود، نیروی زمینی دستگاه دیگری، کارد سلطنتی دستگاه دیگری بود، نیروی دریایی هم دستگاه دیگری و همه آنها هم در این انقلاب عظیم ملت بحالت حیرت‌زدگی افتاده بودند و چون در گذشته همه‌ی امراء ارتش وابسته به شخص شاه بودند با رفتن شاه آنها مانند بدن بدون سر شده بودند . در ایمن سردرگمی و بلاتکلیفی بسیاری از آنها در مقام آن برآمدند که برای خودشان راه مفرونجاتی در سازش با آخوندها و آخوندنماها پیدا بکنند . از جمله بعضی از آنها مانند قره‌باغی و دیگران با مهندس بازرگان و ناصر میناچی و بهشتی مرتبط شدند . در تمام این جریان‌ات بنده حتی یکبار نه با بازرگان و نه با بهشتی و دیگران و نه با هایزر و سالیوان و نه با بختیار و دارودستا و ملاقاتی نداشتم و حتی در جلساتی که آنها تشکیل میدادند دعوتی از من بعمل نمی‌آمد . تا اینکه هایزر ایران را ترک کرد و معلوم نشد که این افسرا همق مورد اعتماد کارتر چگونه آمد و چگونه رفت .